

با اجازه مافوق ترین نیروی قدرت و عظمت یک محیط سعادت درخشنده وحدت نوین جهانی

رهنمون حشمت الله دولتشاهی

کتاب گلهای راهنمایی جلد دوم

عشق چیست و کدام است

شرحی از دل

سخن از دل و قلب است. این حقیقت روشن را چگونه بیان سازم؟ خداوند تبارک و تعالی، کالبد انسانی را با قلبی مجهز فرموده و برای آن دو وظیفه معین کرده است: یکی، وظیفه یا جریان طبیعی است که خون را به مغز و تمام نقاط و اجزاء بدن، حتی کوچکترین سلولها می‌رساند، به همه می‌رسد، به همه رسیدگی می‌کند و هیچ نقطه‌ای از مسیر طولانی کالبد را فراموش نمی‌نماید.

جریان دوم روحی است. خداوند قلب را مرکز دوستی و صفا و برادری و نیکی قرار داد. دل خانه محبت است و اغیار در آن راه ندارند و می‌توانی مطمئن و آسوده باشی که در این مرکز، نفاق و دشمنی و کینه توزی نیست. چرا که اصلاً برای این کار ساخته نشده است.

خانه اتحاد و برادری

این مرکز به انسان عطا شده تا خانه اتحاد و وحدت و دوستی و برادری و یکرنگی و نوع دوستی باشد و جایگاه عشق و صلح و صفا و برادری و مهر است. این مطلب واضح است و احتیاج به اثبات ندارد و هیچ عاقل متفکری آن را انکار نمی‌کند.

عشق یک است

نکته مهمی که باید جهانیان بدانند، این است که عشق یک است و دو نیست. دو عشق و سه عشق و پنج عشق نداریم. می‌گوییم عشق به خداوند، به گل، به حیوانات، به انسان، به دانش، به طبیعیات و هر چه تصور کنیم. ظاهراً مختلف به نظر می‌رسد، اما در باطن هر چه عشق است، یکی است و دو نخواهد بود.

تقسیم در عشق نیست

عشق را تقسیم به مجازی و حقیقی کرده‌اند، ولی این هم خلاف است، زیرا هر چه هست جز یک عشق نیست. هر گونه عشقی امر خدا و دستور اوست. پس دو عشق نتواند بود. عشقی که به مخلوق می‌ورزد، مگر مخلوق از کیست، مگر گل و بوستان، پروانه و شمع و هر چه در مورد حب قرار گیرد، جز از خداست؟ مگر عشقی که باعث ایجاد نسل است، جز ازدیاد مخلوق خدا و اجرای امر اوست؟^۱

عشق از روح است

عشق خود از تراوشات روحی است و تا روح نباشد، عشقی وجود ندارد. عشق تا وقتی است که بدن زنده است. وقتی تحول پیدا شد، یعنی حیات به این صورت که هست دگرگون گردید و جسم تحول پیدا کرد و به اصطلاح مُرد، دیگر عشقی باقی نمی‌ماند. بدن مرده فاقد عشق است، زیرا روح با آن کار نمی‌کند. مرده قادر به انجام وظایف یک فرد زنده نیست و چون کاری نمی‌کند، عشق و اشتیاق نیز ندارد.

^۱ - حضرت محمد (ص) فرمود: تناکحوا تناسلو اباهی بکم الامم - ازدواج کنید و زیاد شوید، تا بین امتهای شما فخر کنم. جای دیگر فرموده: هر کس ازدواج کند نصف ایمان را حاصل کرده است. باز می‌فرماید: هر کس که عزب بماند، از من نیست.

معنی واقعی عشق

معنای عشق علاقه و اشتیاق و توجه است. این عشق یا اشتیاق را در هر قسمت مصرف کنید و روی هر کاری آن را به ورزش اندازید و در هر کاری علاقه به خرج دهید، تراوشات روحی شما در حدود مکانیسم مغزی، در آن قسمت بیشتر می‌گردد و شعله عشق شما فزونی می‌گیرد.

عشق و عاشق یکی است

به همین لحاظ است که اگر فردی فی‌المثل در علم طبابت مشغول شود و تمام کوشش و توجه و علاقه خود را روی آن متمرکز سازد، در حد سرشت شوق و علاقه و عشقش در آن فزونی می‌گیرد. اگر کسی در خلبانی عشق بورزد، در همان قسمت قوی می‌شود و عشقش توسعه می‌پذیرد. در شناگری علاقه نشان دهد و تمرین کند و وقت مصرف نماید، در همان کار پیش می‌رود و عشق می‌یابد، منتها باید با مکانیسم مغزی و سرنوشت توار داشته باشد. خلاصه عشق و علاقه به هر چه تعلق گیرد و تمرین کند، عشق در آن قسمت تجلی می‌نماید و سایر قسمتها ضعیف می‌شود و بدون جلوه می‌ماند.

عشق به اصطلاح «مجازی»

اگر کسی این عشق را روی یک موجود هم نوع از جنس مخالف بکار برد، در همان قسم تجلی می‌نماید. عشقهایی که مجازی می‌نامند، همین رشته عشقهها است و این همه ادبیاتی که در سراسر عالم به وجود آمده، این همه لیلی و مجنون، شیرین و فرهاد، وامق و عذرا، رومئو و ژولیت و انواع و اقسام عشاق مشهور، این همه غزلها، تصانیف، کتابها، رمانها، فیلمها، داستانها، حکایات که در باره عشق به وجود آمده. این همه پیگیریها، عاشق پیشگیها، اظهار علاقه‌ها، پیوندها، وصالها، جداییها، این همه ادبیات که میلیونها و میلیاردها برگ زرین جهان را زینت می‌کند، همه و همه از این قبیل عشق است، یعنی توجه یک موجود روی یک موجود دیگر و صرف وقت و علاقه و تمرکز قوای وی درباره آن، که هر چه این تمرکز و توجه و صرف وقت شدیدتر باشد، عشق آتشین تر و تیزتر می‌گردد تا آنجا که کار به بیابان گردی و افراط می‌رساند.

یک باطن و هزار صورت

عجب هم در این است که به قول حافظ، شاعر بزرگ :

یک نکته بیش نیست غم عشق و این عجب از هر کسی که می‌شنوم نامکرر است

همیشه این سخن تازگی دارد، هر چند که حقیقت آن یک نکته و یک مطلب واحد است.

عشق به اصطلاح «حقیقی»

و اما اگر کسی از امور شهوانی و جسمانی پا را فراتر گذارد و به معنویات علاقه نشان دهد و وقت خود را در این راه صرف کند، تمرکز قوا را در این قسمت اعمال نماید و در عالم خلقت، در پدیده‌های آفرینی فکر کند، راجع به آفریننده در اندیشه باشد، دستورات لازم را در عبادت به کار بندد، عشق او در این قسمت قوی و درخشان می‌گردد و روز به روز پیشرفت می‌کند.

تقوی و پرهیزکاری

توسعه چنین عشقی است که پاکیزگی، تقوی، عرفان، شیفتگی و درجات مختلفه آن را به وجود می‌آورد و این همه ریاضتهایی که برای وصول به حقیقت می‌کشند، عباداتی که می‌کنند، کارهایی که در راه نیل به حقیقت و معرفت متحمل می‌شوند، این همه ادبیات عرفانی، غزلها، اشعار، تصانیف، نثرها، کتابها، تعلیمات و درس و خلاصه آنچه در راه خدایی انجام می‌شود، همگی تجلی توجه و علاقه بشر به خدا و عالم آفرینش و تمرکز فکر او به مبدء و منشاء همین است.

آگاهی از عشق

خوب روشن شد که عشق چیست و منشاء آن از روح است و معنی آن توجه و علاقه و تمرین در مطلب بخصوصی است. پس تقسیم کردن آن به انواع مختلف و گفتن دو عشق، سه عشق و صد عشق و غیره جز اتلاف وقت و گم شدن، در نیمه راه

حقیقت نتیجه‌ای بار نمی‌آورد. عشق یکی است و مجازی و حقیقی و غیر آن بسته به موضوعی است که عشق متوجه آن است.

منع و محرک عشق

آخر فکر کنید. عشق و شور و شوق آن را چه عاملی در دل انسان نهاده و اسباب آن را کی آفریده است؟ وسیله اجرای عشق را چه کسی به ودیعت نهاده و راه را نشان داده است؟ تفکر کنید، تا دریابید.

عشق ناپاک یعنی چه؟

آنها که عشق را تقبیح می‌کنند و به پاک و ناپاک تقسیم می‌نمایند، مگر نمی‌دانند که آنچه بشر می‌کند، از منابع درونی و نیرویی که در او از طرف خداوند به ودیعت نهاده شده، سرچشمه می‌گیرد. چه تقصیری دارد که از طبیعت و غریزه ذاتی خود تبعیت کند؟ چه انگیزه‌ای، برخورداری از هر گونه عشقی را به او آموخته و این حالات از کجا سرچشمه می‌گیرد؟ جز از طبع و فطرت اوست؟ فطرت را چه کسی جز خداوند آفریده است؟ فاقم وجهک للذین حنیف فطره الله التي فطر الناس علیها تبدیل لخلق الله ذلک الدین القیم و لكن اکثر الناس لا یعلمون (سوره روم ۳۰) پس روی خود را به سوی دین پاکیزه ای بگردان که مطابق با فطرت الهی است که مردمان را بر آن فطرت آفرید. تبدیلی در آفرینش الهی نیست. این است دین استوار، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.

میان‌ه روی

البته سخن در میان‌ه روی و پیروی از قانون اعتدال است و من هم با آن موافقم که هر چیز افراط و تجاوز از حد وسطش، زیانبخش می‌باشد. این اصل صحیح است و بر همه چیز جاری است. اما دلیل بر آن نمی‌شود که عشقها را از هم جدا سازند و برای هر کدام عنوان قائل شوند.^۲

همه عشقها به یک مقصد می‌رسند

مولوی علیه الرحمه فیلسوف و شاعر بزرگ بلند پایه هم، در کتاب خود این موضوع را تا حدی متذکر شده و پس از یک سلسله تجربه که عشقها را از هم جدا کرده معترف است که منبع و منشاء هر دو عشق یکی است و می‌گوید:

عشقها گر زین سر و گر زان سراسر است عاقبت ما را به دان شه رهبر است

مبنای عالم بر اختصار و روشنی است

و اما بدانید که روش آموزش حقیقی بر کوتاه کردن و مختصر کردن و ساده نمودن مطالب، برای فهم است و این خود نیز از مقتضیات وحدت می‌باشد و چون نقشه‌های واحدی در جهان به کار رفته است، باید همه چیز را در تحت قواعد ساده و کوتاه درآورد، نه اینکه به اشکال و بغرنج ساختن و پیچیدگی کار کمک کنیم تا روز به روز این تارها بیشتر به دست و پایمان پیچد و کار را بر ما مشکلتر سازد. به همین دلیل است که علوم آنقدر از سادگی خارج شده و در باره هر رشته علم آنقدر معلومات متفرق و متشتت و ضد و نقیض جمع گردیده، که هر مطلب ساده و مختصری تشکیل هزاران کتاب داده و برای درک اصول عالمی لازم است. هزاران کتاب بخوانیم، سالها صرف وقت کنیم، فکر بکار اندازیم، خود را در دالانها و پیچ و خمهای لایتناهی بیندازیم، شاید به نکته ای پی ببریم یا نبریم.

^۲ - همین تفکیک کردنهاست که مردم را از هم سوا کرده و اشخاص را به طرف مادیت صرف کشیده، آنها را از معنویات روگردان ساخته و پنداشته‌اند که اگر بخواهند به طرف معنویات بروند، باید از همه چیز صرف‌نظر کنند. مسئول عمده گمراهیهای جامعه، همین قبیل افکار است. این سخن بگذار تا وقت دگر.

عشق ساده است

در باره عشق نیز، همین رویه تقسیم بندی و رشته سازی و فرع بندی و شعبه شعبه کردن انجام شده و مطلب را که چنان ساده و روشن و قابل فهم است، تا این اندازه مشکل و بغرنج و پیچیده کرده‌اند. چقدر خوبست این اصل کلی را در نظر گیریم که نقشه تار و پود عالم یکی است و به فرمایش حضرت علی علیه السلام تأسی جوییم، که فرمود: وقتی کل شئی له آیه تدل علی انه واحد - در هر چیز نشانه ایست که می رساند، او واحد است.

همه عاشقند

وقتی عشق را آن طور که در بالا معرفی شد، شناختیم و با توجه به اینکه تمام راهها بالاخره به مقصد اصلی ختم می شود و منظور و مقصود موجودات در باطن یکی است و زود یا دیر، نزدیک یا دور، ساده یا پر پیچ و خم بالاخره به مقصد و هدف منتهی می شود.^۳ آن وقت متوجه خواهیم شد که همه عالم کم و بیش عاشقند، اعم از اینکه به ظاهر، این عشق مختلف باشد، اعم از این که خود متوجه باشند یا نباشند و اعم از این که درجه عشقشان زیاد یا کم باشد.

چشم بصیرت یا حقیقت بینی

توجه و تدبر

اما اغلب اتفاق می افتد که چشم مردمان می بیند، ولی بینائی باطن ندارد.^۴ علت آن عدم توجه، باریک نشدن و فکر نکردن در کنه امور است. هر چه توجه کند، بیشتر بینا خواهد بود. منظور از بینایی، باطنی است، نه ظاهری. زیرا چشم باز است و نور در آن می درخشد، ولی از این دیدن بصیرتی حاصل نمی شود و نتیجه ای برای مغز و فکر به وجود نمی آید.

چرا زشتی می بیند

نتیجه این کوری چیست؟ نتیجه اش این است که برخی چیزها را در پیکره موزون و زیبای عالم زشت می بیند، در حالی که معمولاً زشتی در جهان وجود ندارد و همه جا حسن است. اگر کسی فکر کند، در عالم زشتی حقیقی هست، دلیل بر اینست که با دیده بصیرت به اشیاء ننگریسته و در باره آن فکر نکرده است.

زشتی هم زیبا است

زشتی هایی که به نظر می رسد، هر کدام در محل معین خود، بسیار نیکو است. یعنی همان چیزی که زشت دیده‌اند، بایستی همان طور باشد و در حقیقت در جای خود، بسیار زیبا و بجا و مناسب است. به همین لحاظ است که دید اشخاص تفاوت دارد و یک موضوع را همه به یک درجه خوب یا بد نمی دانند. بعضی امور در نظر بعضی کسان خوب می آید و کسان دیگر همان را بد می انگارند و همین طور برعکس. درجه خوبی و بدی هم از نقطه نظر دید اشخاص فرق می کند. رخ لیلی در نظر مجنون ایده آلی ترین چهره ای است که در عالم وجود دارد، ولی ممکنست همین چهره را کسی دیگر زشت بیند.

« معشوق من است آنکه به نزدیک تو زشت

(از فرمایشات مرحوم شیخ اجل سعدی علیه الرحمه)

همه چیز نسبی است

این مطلب دلیل بر آن است که این قبیل پندارها نمی تواند، قاعده مسلمی را تشکیل دهد و چون قاعده مسلمی نیست، ناپایدار و بی پایه است و چون بی پایه است، اصلاً چیزی جز وهم و خیال نیست. بنابراین زشتی و بدی به آن طرز که می انگارند، وجود ندارد و نقطه دیدهای مختلف است که زشتی و بدی را به وجود می آورد.

^۳ - معنای واقعی انالله و انا الیه راجعون (ما از خدائیم و بالاخره بسوی خدا باز می گردیم) همین است. این آیه مبارکه که قرآنی است که همه می خوانند، ولی متوجه معنای آن نیستند.

^۴ - قرآن بارها فریاد میزند: و لکن اکثر الناس لا یعلمون - و اما بیشتر مردمان نمی دانند.

عاشق واقعی کسی است که شعارش وحدت و دیدن واحد باشد. یعنی هر چه را می‌بیند، یک ببیند. گفته شد که همه عشقها یکی است و اختلافی ندارد و گفته شد که همه هدفها یکی است و همه کوششها بالاخره به یک مقصد منتهی می‌گردد. عالم با وجود رنگارنگی و اختلافی که دارد، یکی است و وحدت در آن حکمفرماست.

مظهري از يار يگانه

بساط رنگارنگ عالم جز تجلی و تظاهری از جمال و قدرت و نیروی یار نیست. عالم مظهري است از روح که امر اوست و بساطی است از نور که پرتو اوست. پس اگر با عینک وحدت از دیدگاه وحدت بنگرید، هیچ اختلافی در انواع عشقها نخواهید دید. عشق واحد است و معشوقی غیر از یار حقیقی در جهان وجود ندارد، زیرا همه عشقها و همه فعالیتها، همه کوششها، همه خواستها، همه راهها، همه کارها بالاخره به سوی او منجر می‌شود. اینست که باید گفت، معشوقی جز او وجود ندارد.

اتحاد عاشق و معشوق

همه یکی هستند

آنچه تاکنون اینجا بیان شد در باره وحدت عشقها است و ثابت کردیم که آنچه عشق است، یکی است. حالا می‌گوییم که نه تنها عشق یکی است، بلکه عاشق و معشوق هم در واقع یکی هستند. این مطالب را از نکات ساده بررسی کنیم. می‌گوییم فلان کس آنقدر به حرفه خود که طبابت است، عشق دارد که از آن منفک نمی‌شود و در واقع مظهر و تجلی طبابت است. طبابتی است که به صورت گوشت و استخوان و پوست مجسم شده. می‌گویند به قدری در هنر و صنعت خود غرق است که هنر و هنرمند به صورت واحدی درآمده‌اند. حقیقت هم همین است.

هنرمند و هنر او

آن کسی که یک نقاش یا طراح قابلی است، چون اثر وجودی عمده او همین هنر وی می‌باشد، باید گفت که وجود او و هنرش یکی است و او را در هنرش می‌توان دید و شناخت.

یک روح در دو بدن

در موضوع عشقهای دنیایی که به اصطلاح آن را مجازی می‌نامند، نیز همان است. مگر نه اینست که می‌گویند عاشق و معشوق روح واحدی در دو پیکر هستند. این اصطلاحی است برای نشان دادن وحدت آنها. مگر نه آنست که ملای رومی می‌گوید که وقتی فساد بیشتر را بر پیکر مجنون می‌زد، او می‌گفت، زن که می‌ترسم اگر نیش بزنی، نیش را ناگاه بر لیلی زنی. این عاشق و معشوقند که با وجود دو پیکر در هم ممزوج شده‌اند.

امر شامل و کلی پروردگار

اینک سخن را کلی‌تر کنید، پایه را بالاتر برید، به حقیقت نزدیکتر شوید، تا بدانید جدایی بین عاشق و معشوق حقیقی در عالم نیست و در حقیقت همه عاشقها و معشوقها یکی هستند. قل الروح من امر ربي - (الاسراء ۱۷۶) بگو روح از امر پروردگار من است. پس روح که سراسر عالم را فرا گرفته، از امر پروردگار است. این سخن قرآن است و در آن تردیدی نمی‌توان کرد. این روح است که گرداننده عالم می‌باشد.

همین روح است که بنا به فرمایش قرآن در وجود آدمی به ودیعت نهاده شده است (و نفخت فيه من روحي سوره حجر ۱۹۶ سوره ص ۷۲) (از روح خود در آن دمیدم) می‌دانیم که صفات الهی از ذات مقدسش جدا نیست و صفات، عین ذات است و این اعتقاد درست است. جایی که صفات عین او است، روح که امر اوست به طریق اولی جزء وی است، آیا تردیدی در این می‌توان کرد؟ آیا این سخن درست نیست؟

عشق از روح و روح از یزدان

و اما در بالا گفته شد که عشق تجلی روح است و از روح تراوش می‌کند، چنان که مرده عشق ندارد. زیرا که روح دیگر به صورت حیات با او کار نمی‌کند. چون عشق از روح است، پس عشقی که همه آدمیان می‌ورزند و عشقی که همه موجودات

دارند و عبادت و تسبیحی که همه و همه بجا می آورند،^۵ همه این عشقها از روح آنها سرچشمه می گیرد و گفتیم که روح هم از امر او و خود اوست، پس این عاشقی است که خود به خویش عشق می ورزد و عاشق و معشوق هر دو یکی هستند. آیا این موضوع کاملاً روشن و واضح و بدیهی مثل دو دو تا چهار تا نیست؟ کیست که بتواند در این حقایق شک کند و آن را انکار نماید. آیا به این ترتیب حقایق واقعی و اعلای آفرینش با زبان ساده و دبستانی در اختیار جهانیان قرار نگرفته است؟ بیایید و ببینید و قضاوت کنید.

به چه عاشق می شویم

به علاوه من و تو و همه بشر و همه موجودات به هر چه عاشق شویم، جزء دستگاه خلقت اوست و چون چنین است، هر که عاشق شود، معشوق هم خواهد بود. زیرا همه به هم عاشقند و دنبال هم می روند. همه به طرف اصل روانند و برای اصل شدن به اصل تلاش می کنند.^۶ حافظ شیرین سخن می فرماید:

همه کس طالب یارند چه هشیار و چه مست همه جا خانه عشق است چه مسجد چه کنشت

همه در هم مخلوط

پس همه به هم داخل است و در باطن اختلافی نیست و این جداییها ظاهری و لفظی و به خاطر شناسایی و گردش عالم است. مثل بازیگران یک تئاتر در روی صحنه با یکدیگر به جنگ و زد و خورد مشغولند، ولی در باطن با هم نزاعی ندارند. چون پیس تمام شود، باز هم دور هم جمع می شوند و دست هم را می فشارند و دوستانه زندگی می کنند.

اختلاف ظاهری است

این اختلافات ظاهری و تلاشها و مبارزات و جنگ و جدالها و کشت و کشتارها هم تا وقتی است که در صحنه زندگی مشغول ایفای نقش اند و چون رفتند بین موادی که آن ها را به وجود آورد، هیچ نزاعی نیست و در باطن سراسر اتحاد است و وحدت.

فکر کنید، بسنجید، دریابید

آیا مطلب به این روشنی و واضحی، می تواند منکری داشته باشد؟ آیا فکر به این سادگی و درخشندگی را می توان انکار کرد؟ عجب حقیقتی است و عجب فکرتی. چرا مردم به این حقایق نمی نگرند و به سوی آن نمی آیند. آیا خردها خفته است و در خواب بسر می برند؟ آیا وقت آن نرسیده که مردم بیدار شوند و حقایق آفرینش را که بسی ساده و روشن است، دریابند؟ آیا وقت آن نشده که چشمهای بسته باز شود و این نورها را ببیند؟

علت اختلافات چیست؟

خواننده گرامی نمی تواند این حقیقت روشن را منکر گردد و بدان اعتراف خواهد نمود. اما از خود می پرسد: پس چرا این همه اختلاف پدید آمده. این تفاوتها و تمایزها چیست و کدامست. چرا این همه جنگ و جدالها در الفاظ، در ادبیات، در فلسفه، در اخلاق، در دیانت، در حکم پدید آمده است. آخر منشأ و مبنای این اختلافها چیست و کدامست. می گویم هرگز بزرگان و پاکان و روشنفکران در قبول حقیقت استنکاف نداشته اند و ندارند. اختلافاتی که در دنیا می شود، از طرف کسانی است که علم

^۵ - و ان من شئ فی السموات و الارض الا یسبح بحمد ربه - هیچ چیزی در آسمانها و زمین نیست، مگر اینکه به تسبیح پروردگار مشغولند. حال که این آیه شریفه ذکر شد، نکته ای به خاطر رسید که ذکر آن را لازم میدانند: وقتی به ترکیب آیه دقت فرمایید، خواهید دید که بر طبق فن لغت و معانی بیان شمول آن قطعی و کلی است یعنی تمام مخلوقات عالم را عبادت کننده پروردگار توانا میداند و لذا پیدا کردن کافر و استثنا کردن آن از مخلوق خدا که خارج از شمول آیه می گردد، خلاف و قابل تأمل است.

^۶ - کل شیئی یرجع الی اصله - هر چیزی به اصل خود بر می گردد.

و دانش واقعی ندارند و چنان که باید از نعمت علم استفاده نکرده و از روی جهل اختلاف در وحدت تصور کرده و عالم واحد و آفرینش یکتا را با نظر دو بینی و سه بینی، بلکه هزاربینی می نگرند.

پافشاری در رأی غلط

متأسفانه این‌ها در آراء خود به قدری پافشارند که برای اثبات آن ناچار به تشکیل مجالس و مشورتها متوسل می‌شوند و نتیجه پیوند افکار را که باید روشن و درخشنده باشد، به صورت مطلبی مصنوعی که بر خودشان نیز روشن نیست، در می‌آورند و می‌خواهند این مطلب خلاف را به کرسی بنشانند. اختلافهایی که در درک حقیقت پیدا شده، همگی بر پایه اینگونه عناد و لجاجت و خودخواهی و با این تشکیلات به وجود آمده و نتیجه آن چنان شده که ابری جلو آفتاب حقیقت کشیده است. برخی نادانان در علوم دیگران دستبرد زده و اختلاس کردند. نتیجه همین راههای غلط است که موجب تجزیه و دسته بندی عشق و نامگذاریهای آن گردیده است.

عمل یک فرد منصف چیست؟

اگر قصد به غیر از این می‌بود، اینها می‌آمدند و سخن حق را می‌شنیدند و با عقل و فکر خدا داده بررسی می‌کردند و آنچه را حق و حقیقت بود، می‌پذیرفتند. ای کاش این‌ها دستور قرآن را قبول می‌کردند که می‌فرماید:

«پس بشارت ده به آن بندگانم که سخن را می‌شنوند و از نیکوترین آن پیروی می‌کنند. این قبیل کسان آن‌هایی هستند که خدا هدایتشان کرده و اینها صاحب دلانند».

بلی حقیقت، خواهان این گونه کسانند که قرآن کریم نیکو توصیفشان فرموده، نه آن کسان که وقتی مطلبی را با سلیقه خود ناجور دیدند، فوراً بر علیه آن قیام کنند و برای اجرای رأی ناحق و نظر ناصائب خویش به اجلاس متوسل شوند و از راههای غیر قانونی و غیر شرعی و خلاف نظم و خلاف خواست خدا در صدد برآیند، جلو سخن حق را بگیرند.

حق پوشیدنی نیست

اما مگر می‌توان جلو سخن حق را گرفت؟ مگر می‌شود، حقیقت را پوشید؟ مگر آفتاب را با گل می‌توان اندود؟ محال است. این حقیقت روشنی است که در آن شک و ربی نیست و احتیاج به اثبات ندارد.

پرهیزکاری

پرهیزکاری چیست؟

برخی تصور می‌کنند که پرهیزکاری و اجرای دستورات خداوندی، احتیاج به شکل معین و قیافه خاص و لباس مخصوص دارد و آنرا شعار پرهیزکاری دانستند. در عین حال که هیچ یک از لباسها و حالات و شعارها را تخطئه نمی‌کنم و با هیچ کدام نظر بد ندارم، در عین حال که با همه، به نظر وحدت و برادری و محبت و صفا و هم آهنگی می‌نگرم، اما نمی‌توانم از این حقیقت مسلم چشم‌پوشم که پرهیزکاری یک امر معنوی و انعکاسی است که در رفتار پیدا می‌شود، یعنی انجام دستورات و نظم حقیقت و معنویت و این کار حتماً مستلزم لباس خاصی نیست و هر کس در هر لباس می‌تواند، پرهیزکار باشد. چنان که حافظ علیه‌الرحمه فرمود:

مرد خداشناس که تقوی طلب کند خواهی سپید جامه و خواهی سیاه باش.

پس مردمان عارف یعنی آن کسانی که معرفت واقعی و حقیقی دارند، به پرهیزکاری اکتفا نکردند و برای این کار صورت و شکل مخصوصی برای خود نساختند و عاقلان نیز برای پرهیزکار بودن، حاجت به جامه پشمینه یا خرقه و دستار ندیدند، هر چند که در حق همه اینها احترام قائلند.

عارفان کیانند

عارفان دنباله معنویات و علوم الهی رفتند و در اثر پیگیری و توجه و عشق به وحدت آشنا شدند و در گلستان وسیع عالم، خود را به رایحه روح پرور پرهیزکاری آراستند و این رایحه از سراسر وجودشان استشمام می‌شود و با این بوی خوش الهی

است که می‌خواهند جهانی را معطر سازند. آنها گوشه‌گیری و بریدن از همه چیز را جزء شرایط پرهیزکاری نمی‌دانند و در عین حال که در دنیا زندگی می‌کنند و تمام وظایف دنیایی را به سنگ تمام اجرا می‌نمایند، از پرهیزکاری هم که در واقع، همان انجام تکالیف دنیایی به وجه احسن است، برخوردارند.

ایفای نقش

آن‌ها عقیده دارند که خداوند آن‌ها را در این دنیا آفریده و برای ایفای نقش در این کارخانه خلق شده‌اند و باید تمام اثر وجودی خویش را ببخشند. اگر خدا می‌خواست، آن‌ها را جای دیگر می‌آفرید، نه در این دنیا - اگر بنا بود زندگی ملائکه را داشته باشند، یا گوشه‌گیری و کوه‌نشینی و دوری از مردمان و فرار از خلق خدا را پیشه گیرند، خداوند آن‌ها را به این جهان و در میان این اجتماع نمی‌آورد. اگر بنا بود، از وسائل و لوازم و آلات و ابزاری که خداوند در بدن آن‌ها قرار داده، استفاده نکنند، چه لزومی داشت که این وسائل برای آن‌ها خلق شود.

برای زندگی دنیا

پس آن‌ها در همین دنیا زندگی می‌کنند، از تمام لوازم و وسایل جمعی و روحی خود بهره می‌برند، منتها در حد وسط و اعتدال و رمز سعادت و موفقیت و معنی واقعی پرهیزکاری هم، همین است. این‌ها قاعده سلامت را در نظر دارند و قدمی که بر علیه سلامت باشد، بر نمی‌دارند و چون جسم آن‌ها سالم است، فکرشان و عقلشان همیشه سالم است و درست عمل می‌کنند و خطا و انحرافی ندارند. رای‌شان صائب، نظرشان درست، فکرشان صحیح، سخنانشان شیرین و راست، رویشان خوش و خندان، قیافه‌شان باز و با نشاط است. از زندگی به معنای واقعی برخوردارند و از دنیایی که خدا آن‌ها را در آن آفریده لذت می‌برند و شکر واقعی آن‌ها همین بهره‌برداری از دل و جان است که بر زبان دعا هم جاری می‌شود. اینست معنای پرهیزکاری واقعی. آیا این سخن درست نیست؟ فکر کنید و بگویید.

کلی بین باشید

برخی کسان که بویی از حقیقت برده و گوشه‌ناچیزی از آن را دیدند به همان متمسک شدند و فقط همان را گرفتند و دیگر هم به غور و تدبیر و فهم آن نپرداختند. فکر نکردند، این گوشه دامن که از لای در بیرون مانده، متعلق به لباسی است که به تن کسی برازانده است. همان را دیدند و در باره همان به قلم‌فرسایی و سخن‌گویی مشغول شدند. برای این کار ناچار اختلاف انداختند و از همه خوبیها فقط پرهیزکاری خشک را قبول کردند و پرهیز را این پنداشتند که گوشه‌ای بنشینید و از همه چیز دامن‌فراچینند و دیگر هیچ نکنند. اما آن‌ها که عاقل بودند، برای فهم حقیقت احتیاج به گوشه‌گیری نداشتند.

وحدت در همه چیز

معنی واقعی اختلاف

وقتی در سخن‌های بالا به قدر کافی دقت و موشکافی کنی و وحدت عالم را در مخیله خود بسنجی، وقتی که بدانی، اختلافات آنچه هست، در ظاهر است و باطن نیست، هنگامی که اختلافات عالم را آن‌چنان که گفتیم، مانند نزاعهای هنرپیشگان در حین اجرای نقش و دوستی آن‌ها در پشت پرده در نظر گرفتی، آن وقت به حقیقت‌های بزرگتر واقف خواهی شد و آن، این است که در باطن راههایی که به سوی خداست، اختلافی نیست و همه یکی است.

انا لله و انا الیه راجعون

مگر نه آنست که در بالا ثابت کردیم که همه چیز از خداست و به خدا منجر می‌شود. چنان که آیه شریفه قرآن مجید هم ذکر شد - مگر گفته نشد که همه هدفها و مقاصد در باطن یکی است، فقط راهها با هم فرق دارد.

وحدت در همه ادیان

راههای مختلف، مقصد واحد

آری راهها با هم تفاوت دارد. همین است، ولی همه راهها به آن مقصد منتهی خواهد شد. مقصد کلی، مقصد اساسی، مقصدی که به سوی او باز می‌گردد (الیه راجعون) این راهها در ظاهر با هم اختلاف دارد. بعضیها کوتاه ترند، بعضی ها دورتر، برخی صاف و آسفالته هستند و برخی سنگلاخ و پر کلوخ و صعب و دشوار، برخی مستقیم و راست هستند، برخی پر پیچ و خم. اما با وجود این اختلافات ظاهری، عاقبت و آخر آن ها، همه یک مقصد است. پس نمی‌توان اختلاف ظاهری را که در راهها دیده می‌شود، دلیل بر اختلاف دانست، استغفرالله ربی و اتوب الیه. کدام پیرو ادیان آسمانی است که جرأت داشته باشد، چنین عقیده ابراز کند که راهی هست که به غیر خدا منتهی شود یا خلاف (الیه راجعون) باشد. مگر جز او چیز هست؟

ندای توحید قرآن

این است ندای توحید و وحدت که در قرآن هم خوب و روشن آمده است:

قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمه سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله و لا نشکر به شیئا (آل عمران ۶۴) خوب به معنی آن توجه کنید: بگو ای صاحبان کتاب، بیایید به سوی آن کلمه مشترک، آن مقصد مشترک، آن هدف مشترک، اتحاد و اتفاق کنیم و با هم عهد ببندیم که همه ما از هر دین و فرقه، خدایی را جز آن خدای واحد نپرستیم و چیزی به او شریک نیاوریم.

نام های متعدد خدای یکتا

برخی تصور می‌کنند، شریک آوردن به خدا این است که خدایی مثل خدا تصور کنند و آن را شریک او بیاورند، مگر چنین چیزی ممکن است. اصلاً خدایی واحد متصور نیست. اگر در زبانهای مختلف در ادیان مختلف، ملل مختلف، الفاظ مختلفی برای خدا هست،^۷ دلیل بر این نیست که خدا هم متعدد است. اینها الفاظ مختلفه یک حقیقت واحدند، پس معنی شرک آن نیست که خدایی در مقابل خدا بتراشند، چون چنین چیزی ممکن نیست.

شرک چیست؟

معنی شرک واقعی آن است که در عالم یک عامل و یک قدرت دیگری، غیر از خدا تصور کنند و چنان که در تعلیمات اسلامی هم آمده است: لا مؤثر فی الوجود الا الله - هیچ چیزی جز خدا در حرکت و زندگی عالم مؤثر نیست - یا لا حول و لا قوه الا بالله - یعنی هیچ تحول و هیچ نیرویی، جز از جانب خدا نیست. شرک به معنای واقعی آن گونه افکار نارسا و غلط است و دعوتی که اسلام به اتحاد ادیان کرده، بر این پایه است که همه مردمان جهان از آن گونه شرک پرهیزند و بگریزند - همه را به این گونه وحدت واقعی فرا می‌خواند که همه عالم را نیروی الهی بدانند.

وحدت ادیان

پس در معنی و مقصد، اختلافی بین پیروان ادیان نیست، اعم از این که مسلمان، یهود و عیسوی باشند. ممکن است، ایراد کنند که این کار فقط برای اهل کتاب صادق است. اما حقیقت اینست که این دعوت عمومی است. اهل کتاب آنهایی هستند که فعلاً کتاب مدون پیامبرشان در دست است، اعم از اینکه آمیخته یا غیرخالص باشد. ولی بالاخره کتابی دارند. اینست حقیقت وحدت ادیان.

بت پرست چه می‌کند؟

اما آنها هم که کتاب ندارند، حقیقت مقصد و باطل حرکتشان طبق همه مطالبی که در این مقاله بیان شد، به سوی خداست. زیرا نمی‌تواند غیر از این باشد. برخی می‌پندارند که بت پرستان، بت را می‌پرستند و این قطعات سنگی و چوبی را که به اشکال مختلف می‌سازند و می‌تراشند، خدای خود می‌انگارند. زهی تصور باطل، چطور ممکن است، بشری که صاحب عقل است و

^۷ - هزاران لفظ برای نامیدن خدای واحد در دنیا موجود است .

از این عقل برای گذراندن مراحل حیات خود استفاده می‌کند، آن قدر نادان و بی فکر باشد که خودش قطعه‌ای سنگ یا چوب یا گل به شکل انسان یا حیوان و سایر چیزها بسازد و آن را که به خوبی می‌داند، خود ساخته و پرداخته است، خدای خویش بینگارد؟ آن هم در زمانی که قمر مصنوعی به کره ماه می‌فرستند.

بت را مظهر خدا می‌دانند

اما حقیقت این است که بت پرستان این آلات چوبی و سنگی را مظاهر خدا به شمار می‌آورند و می‌گویند این ها ما را به سوی خدا رهبری می‌کند. هنگامی که از آن ها بپرسی، چه کسی آسمانها و زمین را آفرید؟ متفق القول می‌گویند، خدا. پس چرا این بتها را می‌سازند؟ برای این که آن را مظهری از صفات و قدرتهای الهی می‌دانند. یکی را مظهر مثلاً خورشید، یکی را مظهر باد، یکی را نشانه طوفان، یکی را علامت جنگ می‌دانند و برای هر بتی، یکی از مظاهر الهی را نام گذارده اند. به همین لحاظ است که بتها متعدد است و در مکه در زمان ظهور اسلام ۳۶۰ بت بزرگ وجود داشت.

پرستش حیوانات و مظاهر و ارباب انواع

همین فکر است که در اقوام بدوی نیز دیده می‌شود و حیوانات را می‌پرستند. مثلاً گاو، ببر، مار و میمون را مقدس می‌دانند، زیرا آن ها را دارای صفات و مظاهر الهی می‌انگارند. همین مطلب است که در اساطیر یونانی و ارباب انواع آن ها تجلی کرده و برای مظاهر عالم خدایانی از قبیل ونوس برای زیبایی، مریخ یا مارس برای جنگ و غیره و غیره می‌تراشند.

وظیفه ما با بت پرستان

پس بت پرست هم در واقع و حقیقت معتقد به مبداء غیبی و نیروی عالم هست، منتها فکرش کوتاه است و فقط این اندازه فهمیده که برای هر چیز مظهری بسازد. آیا نباید به وسیله محبت و مهربانی و صلح و صفا او را هدایت کرد و فکرش را روشن نمود و حقیقت را بر او تفهیم کرد؟ آیا وقتی حقیقت را درک کرد، به این وحدت که روشن کننده افکار است، ایمان نمی‌آورد؟

هدف یکی است

پس در واقع و حقیقت در هدف، تفاوتی بین ادیان و عقاید مختلف هر چه و هر دسته و هر نوع که نام گذارند، وجود ندارد و همه دنبال حقیقتی واحدند. چنان که بعضی از عرفای ما نیز این مطلب را تا حدی متوجه شده و اشعاری لطیف پرورانده اند:

منظور من از کعبه و بتخانه تویی تو منظور تویی کعبه و بتخانه بهانه

(شیخ بهایی علیه الرحمه)

اتحاد باطنی ادیان

تمام ادیان و شعبات ادیان و مذاهب و فرقه‌ها نیز باطن و هدفشان یکی است و غیر از وحدت، چیزی بر آن ها بار نیست. اما ادیان هر چه بیشتر به طرف وحدت متوجه باشند، هر چه به توحید و یکتاپرستی نزدیکتر شوند، ارزش آن ها در مقابل عقل و علم و حقیقت بیشتر است. راه کوتاه‌تری به سوی هدفند، راه آسان‌تر و نزدیک‌تر و صاف‌تر و روشن‌تر و آسفالته به طرف مقصد به شمار می‌روند. هر چه بیشتر به وحدت نزدیک باشند، بیشتر به حرم یار راه خواهند داشت و بیشتر نزدیکی به حقیقت عالم دارند. و تاج پر افتخار بر سر آن است که از وحدت و توحید دم می‌زند و وحدت در حقیقت شاخص ارزش ادیان است.

وسیله و راه مهم نیست

وقتی که این حقیقت را خوب درک کنیم و مقصد و هدف را یکی ببینیم، آن وقت وسیله ها در نظرمان زیاد مختلف جلوه گر نمی‌شود و همان طور که شاعر گفته: همه جا خانه عشق است چه مسجد چه کنشت. با در نظر گرفتن این حقیقت در نظرمان روشن می‌شود که مسجد و کلیسا و محراب و منبر و بتخانه، همه، جای عشق است. عشق به مبداء، عشق به آفریننده، منتها در انتخاب نوع راه، اختلافاتی وجود دارد.